

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف کرد و من شاهد
 آنم آنکه شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از
 حضرت خواجہ بابی باشد کتاب ترتیب گرفته بود و از بزرگات نظر کیمیا اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که حضرت خواجہ قدس سنده در
 عنایت نامه که بنیاب محمد دوم را و بزرگ خواجہ محمد صادق علیه الرحمۃ ارسال
 فرموده اند و توضیح است شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند مویداست و آن فقره است
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صورتی محل خطا و لغزش است
 سعی کند که حضور مع الشہ طهوریابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صاف شده باشد
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته و در کار و سعی باشد که جذبه و حضور
 ایشان و بیکر است در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیت
 و اکثر بالاصالة توجہی است از شش جهت سحر گاهی فوق جهت خصوصیت که
 عرش مجید راست در وہم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگرداند و معنی در آن
 و را اسم محیط بطور میرسد و اگر صورت معنوی و اشکال صورتی خوانند و بچشم
 و خیال بے اعتبار افتاده و در همین وقت نیز دریافت صور خیالیه موالات
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجہ همه جهات را یا اکثر
 صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بطور رسد و معنی لیس فی الداعیہ
 و یار و جلوه آید بوش باید بود که کسوت معنوی در میان است لا اقل صلبه حیوة
 و هستی اکنون یک دقیقه دیگر شناسند که در وقت ظهور و انشودن در اسم محیط
 می تواند بود که همچنین کسوتی در میان می تواند بود که بالکلہ نظر محبتش مجرد
 شده باشد باری حقیقه مقصود و دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران و دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت که تراند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ورند
 و از فضائل صوری نیز بالنصیب اندکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ موود و است و در
 وفات مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما کاتب شده اند از آنجا که این
 مکتوبات که پیش از موود و مرسل داشته اند آنقدر که بجهت حصول اسباب نبوی
 بارباب غنا مشهور بوده هوای برادر و فقنا الله سبحانه و یا که فرصت حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب بدی متفرع بر آن چیست باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور اطفال صرف نماید و متذکر الامم مخلد گردوی برادر و مراد از اطراف
 و جوانب و رنگ و بو و طعم و مزه و شفا و کد و دولت خانگی را ناشناخته و طلب
 دنیای و نیمه بوق میدوید و بشوق خوابان و حصول اینها بجهت شبهه من الایمان
 حدیث نبوی است علیه من الصلوة و افضله من التسلیما من الکلما ای برادر
 این نوع اجتماع اهل الله در این قسم جمعیت الله ان الله که امر و در سر بند میسر
 است اگر در عالم گردید معلوم است که کوشش عشر این دولت بیزار از شکر از آن
 ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست و ازید و از بجا
 نفیس بجز و موید در رنگه طما از این گفتار نمودید عشر ستمایا و این شکر است با و
 ای برادر و ثبات و دیگر شاید فرصت ندیدید و اگر در ستمایان اجتماع لیس با کمال از
 آن زمان علاج چیست و مدار که بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده اند
 خطا نمیده آید به لفظهای جریب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و خیال خود را در بلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش و درست حق سبحانه و
 تعالی عقل و باور و شبهه کتا و ای برادر و در دنیا که در پیوفانی مثل است اهل دنیا

که در ذمات نخست مشهور حیث باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی پیویا و سپس
 حضرت نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صورتی
 حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
 علوم دینی و استفادات یقینی از بزرگوار خود رحمه الله و غیره تا ذکر وصول
 ایشان به شرف صحبت خواجہ عالیشان طاب ثراه منقول است که حضرت مخدوم
 چون همواره بسیاحت و القطار میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر دور
 بلاد و بقاع بسری بر زمین چنانکه چند گاه در سکنده که قریب انا و است که از
 قصبات مشهوره هندیستان است بطریق نشر علوم شرعی و ادای عبادت
 سنیہ اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر زمین مبین ایشان
 لایح و للمع بود روزی عورتی صاحب که از قبائل اشراف آن دیار بود و لقا
 صادقه اتصاف داشت مشاهد جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
 من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جوهر عفت و روح عصمت است
 میخواهم که در حال عقد شما منتظم گردانم و امید دارم که این التماس پذیرای قبول شود
 چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
 بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با اهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
 و رضای خداوندی بود و بر منصفه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
 و چند گاهی آنجا بسری بر زمین فلاجرم حق سبحانه و تعالی از بخت نیکو گمانی و نجسته
 نیستی آن مخدره صبیبه مخدومه او را مطلع بفضا و صدق در کیتا گردانید
 یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صاحب لظهور آورده این نصیب
 شماست تمام دار و بقصه ثابت و الدام نام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
 که بزرگی از انقیاس کوفه صبیبه طاہره خود را بملاحظه کثرت و رع حضرت شما

بعقد و آورو چنانکه در حیرة الفیقا و دیگر کتب مستبره مذکور است تا حق سبحانه انجا
 بین آن کمال نیک شمره چون امام الائمہ سراج الائمہ رضی اللہ عنہم بوجود
 آورد و اینجا بنیاد او تعالی چون این قطب ربانی منور الفیقا ثانی قدس سره
 سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
 ایشان که بجهنم میفرمودند و نیز این بنده از بعضی ممران اقربای ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه اعدی و سبعین و
 تسعمائة و فترع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلده شریفه سر بند بوده که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
 و مرکز آن دیار برکت آثار و بهم در ایام طفولیت هر که ایشان را میدیده به مضمون
 کریمه یکا ذریته ایست و لم تسمه نام زبان حال و قال می کشوده و حضرت
 شاه کمال قاورمی که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه و در حق ایشان
 مرعی سداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 داده چنانکه والده ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
 شاه برودہ التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه بجز بند
 شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
 خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
 دامن این بسیار خواهد برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوال حضرت
 ایشان رحمه اللہ انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
 حضرت ایشان بهفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
 نموده حکیم مبارک که شیخ را بخصوصها بنحاطر عاطر داشتند و آن خانه که
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز باید ایشان

بود با کماله چون حضرت ایشان بدستمان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزه توجهی نداشتند
 تمام روی داده چنانکه سخنان و قیوم را علمای تحقیق می فرموده اند و بعضی
 مواضع بکتب و قیقه عبارات و کلمات کشاوه مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندک را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بسیا لکوت نیز رفته نزد مولانا می تحقیق مولانا کمال کشمیری
 رحمه الله که از ثخول و انشوران متورع بود بعضی کتب مشکاه را چون عضدی
 و امثاله خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری عمایه الرحمه
 گذرانده بود و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ عظیم و قطب کرم
 شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرها بود و در این کتاب از او بسیار است
 شرفا نزد کبار محدثین آنجا جمیع حدیثها نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفانش چون بسطی و بیضاوی و اسباب نزول و تفسیر
 تفسیر ضیاء می را با جمیع مصنفانش چون منہاج الوصول و غایۃ القصود و غیره
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون تلمیحات و ادب شرف و افعال العباد
 و تاریخ و غیره و کتب مشکوٰۃ ترمذی و مشکا کل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 تصدیه برده شیخ سعید بصری و حدیث مسلسله را که عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بملول بدششانی رحمه الله روایت و اجازت
 یافته بود و قاضی مذکور اجازت این کتب فرموده را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبدالرحمن بن محمد شمشکه که او ابامی او در آن بلاد و محظرا از کبار
 محدثین بوده اند و خانه ایشان اباعجمی بیت است که پیش چون بیان اسناد و کتب
 درین اوراق به تطویل می انجامید این میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

حديث مسلسل تجزيه آرواما الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبدالكرام
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو اول حديث سمعته منه قال حديثي به جدي الحافظ الرحلة لقر الدين
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو اول حديث سمعته منه قال حديثي به
 جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدين الانباسي سماعا من
 لفظ قاضي لقضات ابوالحامد المطري بقرا في عليه بالحرم الشريف الملك
 اول حديث سمعته منهما قال خبرنا به الخطيب صدر الدين ابوالفتح محمد بن
 قال الانباسي وهو اول حديث سمعته منه وقال المطري وهو اول حديث
 روي عنه قال خبرنا به الشيخ نجيب الدين عبداللطيف الخرازي وهو اول حديث
 سمعته منه قال خبرنا به الحافظ ابوالفرح ابن الجوزي وهو اول حديث
 سمعته منه قال خبرنا به ابو سعيد سماعيل بن ابي صالح النشاوري
 هو اول حديث سمعته منه قال خبرنا به ابوصالح احمد بن عبد الملك
 المؤذن وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابوطاهر محمد بن
 محمد الرمادلي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابوحامد احمد
 البرازي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن
 ابن الحكيم الصدي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عسى وهو اول حديث سمعته من سفيان عن عمرو بن دينار
 عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما ان رسولا لله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال لا ارحمون يبرحهم الرحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الارض
 يرحمكم من في السماء اما اسنا وشكوة المصاحح كما بيت قياس بيكرت

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائزت و اسناد و محتاج تر از دیگر کتب حدیث
 و وسایط اسناد و بہ بولفتش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از
 حضرت ایشان ماقدم ستره تاشیح غزالدین بن فہد بہمان شدست کہ در حدیث
 گذشتہ محرکشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
 فہد الهاشمی اجازہ وار و وہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
 الشیخ تقی الدین اخبارنا بہ عالیہ الشیخ الامام اشرفنا لدین عبد الرحیم بن
 عبد الکریم الحرہمی قال اخبارنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
 الصدیقی الساجی عرف بخواجه و سأل الشیخ الاسلام بن حجر اخبارنا بہ العلامہ
 البغوی قال لا قضیہ المجد بن محمد بن یعقوب لفریاد بی الشیخ الصدیق
 الشافعی قال اخبارنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہام شمس الدین
 المقدسی قالوا الصدیقی الساجی اخبارنا بہ موافقہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
 بن عبد اللہ الخطیب قال الساجی قرأہ واجازتہ قال الاخوان اذنا فقط بعد از اخذ
 این اجازت حضرت ایشان فرمودہ کہ محسوس گردید کہ مراد داخل طبقہ محمدین
 گردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین را تم محمد الهاشمی بن
 محمد القاسم البغوی البخستانی معنی عنہما اجازت وارند این کتب مذکورہ را باحد
 مسطورہ در اول شہر رجب سنہ ہزار و سی و ستہ و ربعدہ ہجری ہند احمد شہد علی
 ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور از حضرت ایشان جناب
 محمد و مزادہ جامع الفنون حدیث العیون خواجہ محمد سعید سلطانی قدس سرہ نکست زیا
 اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم ویرم مسلسل
 بہا الاولیۃ بحضرت ایشان ایما سیست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکتوبات
 در فرمای و وحشی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند ہم من ہم چون حضرت

ایشان از استفاد و علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بپوشد افاده کشیده اند و مدتها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که ازان جمله است رساله تملیله در رساله روزنه ب شیده شمیمه
 با آنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
 سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین دارباب دین در نهایت
 عداوت بودند لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
 عطا فرموده بود و ملاحظه این دان و در خاطر شان خطور نمی بود و ازان راه که
 ابوالفضل مشهور را با بل فضل سری بود و فضلا را بضورات لازمه بوسه
 آمد شد می شد حضرت ایشان هم دران وقت مکرر بجلس او در آمده بودند
 و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
 یکی از تلامذه او با این فقیه گفت وقتی که از آشنایان خود کلمه چند فرستم
 می نمود آن جاه تقرب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در تو
 شیخ تو بقلم آورد و دیگری از صاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و دران
 سبانه فراوان نمود چنانکه عاقد می شد بتوین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمه ایشان جنون اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام عزالی قدس الله
 سره العالی در رساله شریفه متفقه عن الضلال برکاشته است که از علومی که
 فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون همیت و نجوم و
 و هبت و طب آنرا از کتب انبیای ما تقدم و کلام ایشانان سرفه نموده اند
 و آنچه نژاده طبع ایشان است چون ریاضی و امثال کجه کار دین می آید

ابو الفضل چون این بشنو و متعجب شد و گفت غزالی نام مقبول گفت حضرت شیخ
 تونیز از استماع این حروف او متعجب شده از مجلس او برخاستند و وقت بر خان
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 بر او را آورده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موصی از تعبیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تا دلیل و تفسیر نمودن متعجب شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارت
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بانکه عبارات بی نقطه و زبیده بودند و در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی و رحمت نیت
 و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریق صوفیه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بودند و صحبت و
 هدایت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله روشیه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن آثار ساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
 عبد الله خان اوزبک نموده بود و بعضای ما و اراکین نوشته بودند در جواب
 رساله آنها که در باب تحفیر شیعه و اباست قتل نقد و اموال ایشان مسلمانان
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بله فریب
 تحفیر خلفای ثلاث است رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیق
 رضی الله تعالی عنهما سه ترسم این قوم که بر درویشان می خندند و در سر کار
 خرابات کنند ایمان را بنحاطر فاقه قرار یافت که در حل شبهات و اسیب
 اینها و تحقیق مذہب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساوه لومی از مقدمات

فرخنده آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و بشرعت مجستوفیانه
 سبحانه و الله المستعان و علیه التکلان و بعضی از طلبه شیعه که متردد این حدود
 بودند باین مقدمات افتخار و مسالمت می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
 مخالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافه بمقدمات
 مستقوله و منقوله رو آنها می کرد و بر غلطها سے صریحاً ایشان را اطلاع میداد
 اما حمیت اسلام درک فاروقیم باین قدر و الازام کفایت نکرد و سوزش
 سینۀ بے کینه کشف نیافت و بنحاطر فائز قرار یافت که ما اظهار مفاسد
 ایشان و ابطال متاع عام به بحث انتهی کلامه در آن ایام که ایشان با گره
 تشریف برده بودند چون آمدن بر آن گذشته و والد ماجد ایشان
 از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بده مسافت با گره
 آمده اند یکی از فضلا سے آن یار زیارت ایشان آمده رسید که باعث
 این تصدیق چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمه
 چون وی را بنابر بعضی ضروریات نزد آمدن میسر شد بود ما آمدیم مع
 یوسف نرودکنان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان از ایشان
 الفت تمام بوده و از جان غریز خود غریز ترس و استهسته اند و همیشه
 بصحبت ایشان مشغوف بوده اند و قایل علوم دینی و اسرار
 یقینی در میان سے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از آن سفر مذکور
 بوطن مراجعت نموده ملزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و بهی
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از
 ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
 از آن جمله است آنکه در فقه نخستین از رساله مبد و معاد نوشته اند

این درویش را مایه نسبت فرودیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
 بزرگوار او را از غزنی که جذب قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
 بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله مخصوصاً
 او ای صلوة نافله بدوی از پدر وی است و پدر بزرگوار او را این
 سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان از آن غزنی کثیراً جذب و اسخوارق شیخ کمال قادری
 مذکور است و از غزنی دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبد القدوس
 مذکور در جمعا الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار ازین
 آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهر ما نسبت
 قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواج
 بانی با الله قدس سره بایشان خرقة و نسبت کامله اجازه از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این تفضیه یعنی حصول
 خرقة و نسبت تمام و اجازه آنکه خدمت شاه سکندری که نیره حضرت
 شیخ کمال بود و نایب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
 ایشان در حلقه مراقبه با یاران نشسته بودند از کفیل آمده خرقة مستبر که
 حضرت شاه کمال را بروش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
 چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
 مرتبه می شود که در معاملة از حضرت جد خود شاه کمال ماسوز می شوم که
 خرقة مرا به سلطان که حضرت شما باشمید برسان بآن که مرا مشکل بود
 خرقة مستبر که ایشان را از خانه بر آوردن باز بکسی وادان لیکن چون بتاکیه
 ماسوز شدم تا چار امتثال فرمودم حضرت ایشان آن خرقة را پوشیده

بحکم سر آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محران اسرار
 گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجب رو داده
 و آن اینست که خون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابجن و الا انس سید عبد القادر
 جیلانی رارشی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال مجرم
 حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتها که
 خاصه خود منور گردانیدند و من غرق بجز آن انوار و احوال گشتم و در غیوهی
 آن دریاور آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم و زنگیبات آن
 احوال ناگاه بردم که خطور نمود که تو مرستی که اکابر نقشبندیه بودند و ملاک
 امر تو نسبتها می آن بزرگان بود و اکنون این صورت گرفتیم بجز این
 خطور دیدم که مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواججه همان خواججه عبدالغنی
 تا حضرت شیخ ما خواججه باقی باشند قدس الله اسرار هم دور رسیدند بر کار
 من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرار هم فرمودند
 که این مرابے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده
 شما را با وجه دخل است اکابر تا در پیهم انشاء گفتند و رطوبتیت ما را با او
 نظر بود و چاشنی از خوان نعمت ما را بوده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده
 سه بهر آن بت چون شمع و چون گل اگر فتنه جنگ با پروانه طبل و درین
 سپا حقه بودند که جماعت از مشایخ که دیدیم و چشمه رحمت الله در رسیدیم
 و مصاحبه نمودند بعد از آن حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
 در باطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسله قاصد
 نیز مریدے گرفتند و شجره آن مشایخ سے داؤد و کلاه و دامن نیز
 و اگر طالب لے ازان سلسله ذکر طلب سے نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
 نسبت طریق شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر صحبت و خدمت حاضر
 می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
 آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین
 گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان نعمت نقشبندی بودند
 در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده بعضی احوال
 را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
 از ما رفته باشد دیگر کسی نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان بهم
 نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل میزان بستگی نسبت
 که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم نمایند و ما
 درین دو سه روز خود را جهت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
 بران نسبت میداریم و در یکی القای آن را کشوده ایم ناچار شما که بان سبب
 نمازید معطل مانده اید و مختل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
 رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
 در سلسله شریفه چشتیه اجازت ارشاد از پدربزرگوار خود داشتند و از
 راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیّه علی مصدرها الصلوة
 و التحیة از سر و دو تو اجد و غیرها که مرسوم این سلسله علیه است است از
 می فرمودند با جمله از پدربزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
 از آنکه به خدمت حضرت خواججه باقی باشد قدس ستره مشرف گردند
 در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری
 می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاظر ایشان مائل بسفر حجاز بوده رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بیچ جانمی رفته اند هم درین ایام وقتی
ایشان را ضعف قوی روی داود بوده از مشاهده غلبات ضعف ایشان
والده مخدوم زاوه بامی عالی شان را بے آرامی روی نموده است و صبر
کرده اند و در رکعت نماز حاجت گذاروه بگریه روی نیاز بر خاک نهادوه بود
وران گریه ایشان را خواب در بر بوده دوران خواب دیده اند که قلمی بگوید
خاطر جمع وار که ما را باین در کار بامی عظیم فراموش است که هنوز از هزار کی
نظور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند بعد
از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجہ شتافته و آن علم اتم را با خود
اکمل ہم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را نقل نم کمال و
واکمال رسانیده ناوہ زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
و فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجہ محمد باسا و کذک و کتب دیگر
اکابر محققین رضی اللہ عنہم اجمعین و ربیان کریمہ انما یخشے اللہ من عباده العلماء
ذکر یافته که علماء سرگروه اند بعضی بعلم ظاہر عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی ہم
بعلم باطن و ہم بعلم ظاہر و این قسم ثالث کس ناوہ بود اگر و هر قسمی یکے ہم باشد
برکت او بیشتر و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان و پناه دولت
او باشند انتی کلام شریف فصل سوم و ربیان وصول حضرت ایشان
بشرق صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجہ باقی باشد رحمة اللہ و ازین تربیت
و انتظار آن قدوة الاخبار بذروه کمال و اکمال رسیدن قبل بن سطور با جمال
ایامی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت اللہ و زیارت
روضہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن برسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

و دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه پنجاه و نهم بعد از وفات الجبری آن بزرگوار
سال و حال و مقام بسیار سے باقی انتقال فرمود و بعد از انتقال بزرگوار بهشت
بهشت حضرت ایشان در سال هزار و هشتاد و پنج توجبه سفر سعادت اشری شریف و لطیف
شدند چون بدار الاولیاء سے وہی رسیدند یکے از فضلاء مولانا حسن کشمیری
که آشنا سے ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالمد بودہ حضرت ایشان را
ولایت بدر یافت نمودہ و گفته ام روزار سلسلہ علیہ نقشبندیہ اچھین گوہر سے بہما
سوسے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن پابند کہ آزار بعینات شکار
و ریاضات متواترہ بنیاد سے آنکے تیر بر دید یک نظر شش دین ہنجرہ کند
بروہ طعنہ زند بر علیہ چنانکہ آن عالی حضرت بان عزیز بعد از جلوس بر سر سر
احمال و ارشاد و در شکر ولایت باین نعمت عظمی و رحمن مکتوتے نگارش فرمودہ اند
انست فقیر و اوائے شکر نعمت ولایت شما اعتراف بقصود دار و دور مکافات
آن احسان شما متعرف بعجز این ہمہ کار و بار معنی بر آن نعمت است و این
دید و او مر بو ط بان احسان بحسب توسط شما آن دادہ اند کہ کم کے دیدہ است
و ہمین توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کے چشیدہ از خواص عطا یا انقدر
عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشدہ است
احوال و مقامات و اذواق و مواجہد و علوم و معارف و تجلیات و ظہور
ہمہ را از بہناسے راہ عروج ساختہ بنازل و وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصل
از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب شد و الا وصول و لا عبادۃ
و لا استسارۃ و لا مشورۃ و لا حلول و لا اتحاد و لا کیفیت و لا ایمن و لا زمان و لا مکان و لا
احاطہ و لا سرایان و لا علمہ و لا معرفتہ و لا جعل و لا حیرتہ سے چکویم سن از ان مرغی نشانی
کہ با عنقا بود ہم آشیانہ بنام شما است نامی پیش مردم از مرغ من بود آن نام ہم کہ

پسند

چون اظهار این احسانهاست خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظهور آن
 مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است و ضمن چند فقره مندرج
 ساخته بقید کتابت در آورده بود که لحنتی از شکر آن نعمت شما دادا یا بدو چون حضرت
 ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیہ و اہل آن مشنیدہ بودند
 و ہوا رہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
 ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین ایشان را دیدہ و ایضا آنحضرت را مناسبت
 و مجالست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت مروجہ اکمل بود و بشوق تمام
 متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ از ان
 چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نموده بران ہاشم
 سہ بگیریم زاد در این سراغ و از شورابہ اشک و زقرص داغ و چون فتنہ
 بدستہوس حضرت خواجہ شرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
 بسیار نموده از ارادہ و قصہ ایشان پرسیدہ اند عرضہ کہ در پیش دا
 اند بصرین رسانیدہ اند با آنکہ شیوہ مرثیہ حضرت خواجہ نموده کہ
 کہ را از طلاب بنفس نفیس و لالت براخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
 نویس نمایند یا از مثل این سفر تبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
 نمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
 ناہباز بلند پرواز افتادہ بودست آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
 نودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارند اما چند روز
 توان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
 امراختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلازمست آن ماہ دو ہفتہ
 رسیدہ اند و روزی سے زرفتمہ بود کہ از آنجا صرف و کشش حضرت

خواجہ عالی مقصدار شوق انابت و اخذ طریقی حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
 ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشته اند چون حضرت
 خواجہ شنیده اند که آنکه استخاره جانین بوقوع انجامد یا چنانکه شیوه
 نازنین حضرت خواجہ بوده بارے و تاملی در میان آید ایشان را در خلوت
 طلبیده بزرگ دل دلالت نموده اند و توجهات عالیہ بکار برده که همدران
 لحظه دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شده و آرام و خلوت و التناذ
 تمام روسے نموده و یونانیو گابل انما فانما ترقیات عالیہ و عروجات تعالیہ
 بظهور سے پوست تا دیده اند آنچه دیده اند کما بجه بیان من کلامه شوق
 طواف خانه کعبه میشدند در اثناء راه و وصول بصاحب خانه میسر شد
 بر اسے در یوزہ ضیاء از روضہ منورہ معظفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
 میفرستند در میان سفر اقباس النوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
 بعد از چند گاہ و رازین معالہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد
 در شاو متر شد بلند استعدا و دیده اند و ریکی از خلوات باظہار
 و قائلے کہ پیش ازان بچند سال بیشتر بعلاو حال بکمال و اکمال حضرت
 ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکی از آنها این بودہ کہ
 فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجگے انگلیسے
 قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہند وستان شوتا این سلسلہ شریفہ را بخوا
 از تو روا بے پدیدار کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تو اضع نمودیم
 ایشان امر با استخاره کردند در ان استخاره دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخ
 نشسته و ما در دل خود نیت کردیم کہ اگر ان طوطی ازان شاخ آمدہ بر شاخ
 ما نشیند پس مارا کشا یشما و در ان صفر روسے خواهد نمود بحسب این طور ان

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشست و ما آب و بان خود در منقار او میگردیم
و آن طوطی در وہان من شکر رحمت و فردا سے آن شب این واقعه را چون
بعض حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور ہندی است
در ہندوستان از دامن شمع عزیزی بوجوہ آید کہ عالی از و منور گردد و شمارا
بیز از و سے بہرہ رسد و این را اشارت بحال ایشان داستانی اند و اقمہ
دیگر آن بودہ کہ فرمودہ اند کہ چون بشہر سر ہند شمار رسیدیم در واقعہ نمودند
کہ تو در جوار قطب فرود آمدہ و از حلیہ آن قطب نیز آگاہ گردانیدند صبح
آن روز بد ریافت در و ایشان و گوشہ نشینان آن بلدہ رفتیم جامعہ را کہ دیدیم
ند ایشان را بر آن حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید سے از اہل شہر قابلیت این معنیہ داستانی باشد کہ بعد ازین
بظہور آید ہمان روز کہ شمارا دیدیم ہمہ حلیہ شمارا موافق یافتیم و ہم نشان آن
قابلیت در شما مشہود گشت و نیز دیدہ شد کہ ما چراغ عظیم افروختیم و مشاہدہ
میشد کہ ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشہود میگردد کہ
مردم از ان چراغ با کثیرہ افروختہ اند کہ چون بواجہ سر ہند رسیدیم دست
و صحرا سے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بہ ما ملکہ شامیہ اینم با جملہ
انچہ در دو سہ ماہ بعنائیت اللہ از زمین نظر و تربیت خواجہ باقی ہالند در حق حضرت
ایشان بظہور رسیدہ غلم زبان و زبان فسلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملہ از ان کہ ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریریں طالبے بوسے
بر نگاشتنہ اند تیر گایر ادا نمودہ سے آید القلیل يدل على الكثير و آن نسبت
این در ویش را چون موس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا ہادی کار او گشتہ بخدمت ولایت پناہ حقیقت آگاہ ہادی طریق

اندر راجح النہایت فی البدایہ مثل لے السبیل الموصل لمدرجات الولایت ^{الدین} مویدۃ
 الرضیٰ یسخرنا واما منا محمد الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بودہ اندر رسانید
 وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجہ نمودند تا التذات تمام در سن پیدا شد و از کمال شوق گیر دست و او بعد از یک
 روز کیفیت بنجودی یک دریا می محیط میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ در ان دریا می یافتم و این بنجودی رفتہ رفتہ استیلا سے پیدا کرد و بہ
 استدا و کشید و گاہے تا یک پھر روز سیکشید گاہے تا دو پھر و در بعضی
 اوقات استیلاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے
 آن آگاہی امر نمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فنا سے فنا حاصل شد چون بعضی
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میانی عرض کردم
 کہ یکے فرمودند کہ معتبر در فنا سے فنا نیست کہ با وجود در ابدان اتصال مشہور سے
 حاصل شود و رہان شب فنا سے فنا باین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتیم کہ سن علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضور می سے یا ہم بعد از ان نوری کے کہ محیط ہمہ اشیا است
 ظاہر گشت و سن آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ در ان نوری نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیبائے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند نسبت می نماید نفسے انبساط باید کرد و بعد از ان آن نور سیاہ منبسط و

یا نقیصان آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان نماند شد
 بحیرت اینجا میدک در آن موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانید
 فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه عبارت ازین
 حضور است و این حضور نسبت نیز میگوید و اندراج نهایت
 در بدایت در موطن صورت من بند و حصول این نسبت مرطالبت درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل و دیگر اذکار و او را از پیر تا
 بزآن عمل نماید و سعی بمقتود برود قیاس کن رنگستان من بسیار
 در این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتدا سے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
 نسبت فنا کے دیگر که آنرا فنا کے حقیقی میگویند حاصل گشت اول
 القدر و وسعت پیدا شد که تمام عالم را از غرضش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد له قدر کے ہو و بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین
 خود میدیدم و خود را بلکه هر ذره را القدر منبسط و وسیع میدیدم که تمام عالم را
 بنا بر اصناف عالم را در آن کنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافتم منبسط که در هر ذره ساز است و صورت و اشکال عالم در آن نور منبسط
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه اول حق بیانم
 در این زمان موهوم یافتم بنهایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت حضور

که از پدر بزرگوار علیه الرحمۃ شنبه بودم بیاو آمد که فرموده است ان شئت
 قلت انه اے العالم حق ان شئت الله خلق وان شئت قلت ان الله حق وچند
 وخلق من وجه وان شئت قلت باحکام بعدہ التمییز بینیہا این عبارت کے اجمال
 سکون آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمست ایشان رفیقہ عرض
 حال خود کردم فرمودند کہ هنوز حضور تو صاف نشدہ است بکار خود مشغول باش
 تا تمیز موجود از مہوم ظاہر شود عبارت خصوص را کہ مشعر بہ تمیز بود خواندم
 فرمودند کہ شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت بہ بعضی ثابت
 است حسب الامر بکار خود مشغول شتم حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بعضی توجہ
 شریف حضرت ایشان بعد از دور و دور تمیز و موجود و مہوم ظاہر بگردانید
 تا وجود حقیقی را از مہوم مستحیل ممتاز یافتہ و صفات و افعال را نیز مہوم
 محض یافتہ و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
 اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد از جمع ہمین است و نہایت سستی
 اینجاست ہمیشہ ازین انجم در نہاد استعدا و ہر کس نہادہ اند ظاہر میشود و این
 مرتبہ را مشایخ طریقت مقام تکمیل گذراندند کلامہ الشریف و بعد ازین
 بیان وقایع علیہ از واردات احوال شریفہ لقلہم محترم آورده اند کہ برخوانندگان
 مخفی نخواہد بود و این معاملات تذکرہ عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در سال
 بدست آرند حضرت ایشانرا بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوستہ
 و حضرت خواجہ قدس سرہ بار بار میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
 اند و این سرعت سیر ایشان از ان است روزی چند از صحبت حضرت
 ایشان ہاں خواجہ عالیہ شان زرفتہ بود کہ حضرت خواجہ نیک از مخلصان
 مکتونہ نوشتہ اند و آنجا قلم فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مردی است از

سرہند کثیر العلم و قومی العمل روز سے چند فقیر باوششست و خواست کرده عجیب
 بسیار از روزگار اوقات او شاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغی شود کہ عالمها
 از روشن کردن او اکتفا نہتعالی احوال کاملہ او مرا یقین پیوستہ و این شیخ
 مشار الیہ برادران واقربا دار وہم مردم صلح و از طبقہ علما چند سے را دعا گو
 ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہائے عجب دارند فرزندان
 آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الہی اند با بکلمہ شجرہ طیہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
 و فقرائے باب اللہ دلہائے عجب دارند نتیجہ کلامہ الصادق اللطیف
 این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
 ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
 گرفتہ مرا یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بعض کرم مرا بہنایت این راہ
 خواهد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
 صورت نمی بست و اکثر این بیت و روز بانم بود سے ازین نورے کہ از تو
 بروم تافت ہذا یقین دانم کہ آخر خواہمست یافت ہذا بعد از طے ادا سے این
 بیان حضرت ایشان بانگ ساز و نیاز مند سے واستغراق تمام آپ دیدہ
 کلمہ تمجید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
 از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتدا سے احوال کہ مارا
 در خدمت خواہم خود قدس سرہ رنگبہا و نبیہا بظہور رسیدہ بود
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت با شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
 بعضی باران را شنودم بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
 گردانیدہ خود سے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نیگفتہ تا روز
 شیخ بمن گفت کہ لے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نیگوئی

من بتواضع رفتم و کفتم احوال من شاہان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
 و گفت لا اقل واقعہ اگر دیدہ باشی بگو اتفاقاً دوران نزدیک در یکے از
 وقایع دیدہ بودم کہ من متوجہ شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکہ
 بنمود شدہ افتاد چون الحاج شیخ را بہ تندی تمام در اظہار واقعہ دیدم
 لاجرم از روی جذبہ این واقعہ مذکورہ را بیان نمودم شیخ متغیر شدہ
 و ہر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان بہمت و الای
 حضرت ایشان است از ہدایت تا نہایت از بلندی ہمت و سہو فطرت
 و عمل و استعداد و قابلیت و کثرۃ علم و عبادت و وفور رعایت آداب پیر
 رفیع المرتبہ قدس سرہ بانکہ ایام و فرصت رسیدہ اند بجا کہ
 رسیدہ اند و حضرت خواجہ قدس سرہ بشکرانہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 اینچنین مترشدی و الا قابلیتے و افر الفیصلتے را کہ بصحبت ایشان رسانید
 و ازین نظر تربیت و برکات ہدایت ایشان بکمال و تکمیل و اصل گردانید
 محامد قوی و فعلی و حالے بجا آورده در ساعتی کہ مشتری از و کسب سعادت
 نماید حضرت ایشان را خلعت اجازۃ کاملہ پوشا میدند و بسر ہند کہ وطن
 بالوف آنحضرت بود و خصیت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتہا سے فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاہباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرہا چنانکہ خود فرمودہ باز آمدیم
 با صد ہزار خلعت و فتوح لبتے و با مہر حضرت خواجہ دوران بلدہ بہ تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر از سر چہلمہ فیوضات خویش شاداب
 ساختند و را شناسے این افاضات ناگاہ از آنجا کہ بہمت و الای آنحضرت

مطلبه را جوینان بود که در وهم و فتنه اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشته
 و از غلبه اندازه یافت آن مقصد و الا سترش دانرا و دراع نمود صحبت را نخواهند
 که عزلت مبدل گردانید بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطه آنز شیوه دیگر بعضی
 حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این غرض
 را به پیروز گوار مرسل داشتند هو از آن روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چند گاه خود است
 آن بود که در گوشه خیزیده شود و مردم در صحبت بچو بهر و شیر در نظر است آمدند عزم عزت
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قریب بنهایت انعام
 هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود و می آرد کل بود هونی نشان
 بر مقامات جمیع مشایخ الاما شا اشد تعالی گزرا نیند سه گاه بر دوازده
 دهنیزه پست به بدان درگاه و الا دست بروست به درین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را القدا و نمایم بطول انجامد با بجمله از جمیع مقامات اصل
 رنگ مقامات ظل گذرا نیند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
 چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آید در شهر ذی الحج در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آرد و این مقام مقام تکمیل ارشاد است
 اما هنوز چیزی با از ستم و مکمل از بر است این مقام در کار است تا که میسر شود
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
 قدر گاه ندارند نهایت عروج افراد تا به ایت مقام اصل است بیشتر افراد
 گذرند از مذکب فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم و چه تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد نیست مردم در تخیلات خود چیزی با می برند اعتبار نباید کرد
 در نباید حال بچشم خام به بس سخن کوتاه باید و السلام به در اندیشه این ششم

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنچه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
 خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مرا چو
 از گم شده گمان خبر گویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
 که حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او میخواهد در تقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
 وفق الحقیقه معارضه است باو تعالیٰ البته کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانہ
 مطلبی را که درین عزالت میبستند بعضی کرم عطا فرمود آنگاه با فاضله طلاب باز
 گشتند چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
 خواجہ من مرا بحال مصطلح این طایفه عالیہ رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله وقت
 در آن کمال و اکمال حاصل نمود تردوی بود آنرا بکبر است در یافتند فرمودند که
 تردور در آن راه نباید داد که از آن تردوی در کمالیت مشایخ لازم آید
 حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در ستر شد آن کار سنین
 بساعات محسوس گشت درین میان باز علم تقیص خود پدیدار شد آنرا که پیر او
 من می نمایند جمع کرده حدیث نقص خود گفتند و دعوا خواستم اما طالبان اینست را
 محمول بر تواضع داشتند از آنچه داشتند بزرگتر شدند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانہ
 و تعالیٰ احوال منتظره را محصل گردانیدند من ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
 باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سر بند بدلی
 شده اند و مدتها در خدمت پیر بگوار سپری کرده و صحبتهاست شگرف گذرانیده
 و معامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
 خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بگوار
 مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ
 حسام الدین احمد سلمه الله تعالیٰ شنودم که بلذیح و شامی حضرت ایشان